

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث آیات

آیه دیگری که در اینجا وجود دارد و شاید مقداری از آن استفاده خلاف قاعده الزام شود، آیه 85 سوره مبارکه آل عمران است؛ می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ وجه استدلال به آیه شریفه این است که اگر بگوییم مراد از اسلام، همین شریعت ما هست، معنای آیه این می‌شود که «و من يطلبغير الإسلام فلن يقبل منه». دو شأن نزول از برای این آیه ذکر شده است؛ يك شأن نزول این است که گفتند: این آیه در مورد 12 نفر است که در مدینه مرتد شدند و به مکه رفتند؛ که یکی از آنها حارث بن سويد انصاری است؛ دوم: شأن نزول دوم که مرحوم شیخ طوسی در کتاب تبیان از عکرمه نقل می‌کند، این است که ان قوماً من اليهود قالوا نحن مسلمون فانزل الله تعالى وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ عده‌ای از یهود می‌گفتند که ما هم مسلمان هستیم، خداوند آیه حج را نازل کرد؛ فامرهم بالخروج الى الحج الذي هو من فرضا لاسلام ففعدوا عنه بعد از اینکه آیه حج نازل شد، پیامبر آنها را امر کرد که به حج روند و آنها هم تمرد کردند، و بانانسلامهم من الاسلام لمخالفتهم له فانزل الله تعالى «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ که بر طبق هردوی این شأن نزول‌ها، «اسلام» ظهور در شریعت پیامبر ما دارد. آن وقت اسلام مجموعه قوانینی است که در این شریعت وجود دارد؛ اسلام فقط شهادت به توحید و نبوت پیامبر(ص) نیست؛ و لذا، در مورد حج، بحث شهادت نیست و بلکه وجوب الحج از فروع دین است. آیه می‌فرماید: اگر کسی غیر این اسلام - به مجموع اصول و فروعش - دین دیگری را بپذیرد، از او قبول نمی‌شود؛ بنابراین، آیه ظهور در این دارد که شرایع دیگر نسخ شده‌اند؛ علاوه آن که اگر دیگران بر طبق شرایع خودشان بخواهند عمل کنند، مطابق این آیه نمی‌توانیم آنها را الزام کنیم؛ به عبارت دیگر، از این آیه شریفه قاعده الزام استفاده نمی‌شود؛ یهود می‌توانست در مقابل پیامبر بگوید که در شریعت ما حج واجب نیست. این بیان استدلال.

کلام مرحوم شیخ طوسی

لکن در اینجا اکثر مفسرین کلمه «اسلام» را به معنای شریعت خاتم پیامبران، تفسیر نکرده‌اند. مرحوم شیخ طوسی در صفحه 520 از جلد 2 تبیان فرموده: الاسلام هو استسلام لامر الله بطاعته فيما دعي اليه منظور از اسلام معنای لغوی‌اش است؛ یعنی تسلیم امر خدا در آنچه که خدا امر به آن کرده است؛ فكل ذلك يعني كل ما دعي اليه الاسلام و ان اختلف فيه شرايع و تفرقة المذاهب هرچند که شرایع و مذاهب متفرق باشد. از این استفاده می‌شود که همه شرایع آسمانی، اسلام به معنای لغوی است. در بعضی از آیات دیگر هم شواهدی بر این معنا هست؛ مانند آیه 83 سوره مبارکه آل عمران: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»؛ یا آیه 19 که می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ که در ذیل این آیه مفسرین

گفتند: الإسلام هو الاستسلام و الانقياد و الدخول فى الطاعة او هو شرع مبعوث به الرسل المبني على التوحيد اسلام آن شريعتي است كه تمام انبيا به آن مبعوث شده‌اند و مبنی برتوحيد است. هم‌چنين آيه 13 سوره مباركه شوري «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّيْهِ نُوْحًا وَالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ اِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسَى وَعِيسَى اَنْ اَقِيْمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيْهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِيْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَيْهِ اللّٰهُ يَجْتَبِيْ اِلَيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَيَهْدِيْ اِلَيْهِ مَنْ يُّنِيبُ».

ما نکته ای را چند جا گفتیم، یکی در قاعده لاجرح است؛ یکی در بحث معاملات در مکاسب محرمة است؛ و آن این که قرآن يك ويژگی که به نظر ما دارد، این است کهاگر در چند آیه لفظی آمد که مثل یکدیگر است، اینطور نیست که بگوییم در همه اینموارد به یک معنا هستند؛ در بحث قاعده لاجرح گفتیم کلمه «حرج» در قرآن در سه معنا استعمال شده است؛ حال اگر حرج را در یکجا معنا کردیم، اینطور نیست که ملازمه داشته باشد در جای دیگر هم به همان معنای قبلی باشد؛ در يك آیه می‌گوید «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» و در جای دیگر می‌گوید «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ..» حال آیا باید بگوئیم فرزندان از قتل هم بدتر هستند؛ اگر یکجا می‌گوید «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» و در جای دیگر می‌گوید اموال و اولاد زینت هستند، اینجا زینت در هر دو آیه به یک معنا نیستند. راجع به کلمه اسلام هم همینطور است؛ ما دلیلی نداریم که اگر در آیه «إِنَّا لَدِينٌ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» اسلام بمعنای تسلیم است، بگوییم در «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» هم به همین معناست. این يك مطلب مهمی است و خیلی از مفسرین را همین نکته به اشتباه‌های زیادی انداخته است؛ البته این مطلب با قاعده «القرآن يفسر بعضه بعضا» منافاتی ندارد. عرض شد که در تمام تفاسیر برای این آیه شریفه دو شأن نزول ذکر شده است؛ ممکن است بگوئید شأن نزول اول مربوط به کفار محض بوده، مربوط به یهود نبوده است؛ اما شأن نزول دوم مربوط به یهودی بوده که مسلمان شدند و بعد از نزول آیه حج، حاضر نشدند که حج انجام دهند و دو مرتبه از اسلام خارج شدند. در اینجا نمی‌شود «اسلام» را به اسلامی معنا کرد که مطلق شرایع آسمانی رابخواهد شامل شود؛ و بلکه ظهور در همین اسلام خاتم دارد. بله، شأن نزول مخصوص یامؤید یا مضیق نیست، اما نمی‌توانیم آیه را بگونه‌ای معنا کنیم که خود مورد شأن نزول را شامل نشود.

پاسخ استدلال به آیه فوق

جواب اصلی این است که باشد آیه به نحو مطلق تمام احکام شرایع دیگر را نفی می‌کند و دیگر هیچ کس نمی‌تواند بر طبق آنها عمل کند؛ «فلن يقبل منه» اطلاق دارد و می‌گوید حتی اگر صاحبان ادیان دیگر بر طبق دینشان عمل کردند، از آنها قبول نمی‌شود. بله، ما این را قبول داریم؛ اما آیات دیگر و روایات وارده مقداری دایره این اطلاق را تقیید می‌زند؛ آن احکامی که خودشان ملتزم به آن هستند - مخصوصاً اگر ضرری بودن را هم پذیرفتیم - آن احکامی که به ضرر صاحبان ادیان است، را تقید و تخصیص می‌زنیم؛ یا بعداً می‌گوییم قاعده الزام در اصول جاری نبوده و فقط در فروع جاری است؛ آیه بنحو مطلق می‌گوید، اصولش باقی می‌ماند و فروعش خارج می‌شود. وحتی ممکن است که به این نتیجه برسیم که قاعده الزام فقط درمعاملات بالمعنی الاعم جاری است و دیگر در عبادات اصلاً جریان پیدا نمی‌کند. بنابراین، اطلاق «لن يقبل منه» با ادله دیگر تقیید می‌خورد. اینجا بحث ادله قاعده الزام تمام می‌شود؛ بعد از این بحث، ما باید یک مقداری به عبارات فقها راجع به قاعده الزام اشاره کنیم؛ و بعد از آن تنبیهاات قاعده را مطرح کنیم که به مطالبی که به صورت پراکنده بیان می‌کردیم، می‌پردازد؛ مانند این که: قاعده الزام در تکلیفیات جریان دارد یا نه؛ قاعده الزام در عبادات جریان دارد یا نه؛ آیا این قاعده فقط مخصوص اهل سنت است یا این که مخصوص شرایع سماوی است و یا شرایع غیر سماوی را هم شامل می‌شود؛ و بعداز بیان اینها، مصادیق و فروع این قاعده را بیان خواهیم کرد.

عبارات فقها در مورد قاعده الزام

مرحوم بلاغی در کتاب خویش عبارات فقها را آورده که ما نیز از آنجا بیان می‌کنیم. عبارات فقها هم بیشتر حول دو محور است؛ يك محور اینکه اصل قاعده الزام بین فقها از اول تا حالا مورد اتفاق است؛ فقیهی را پیدا نکردیم که اساس قاعده الزام را منکر باشد؛ اگر در میان روایاتی که خواندیم، برخی اشکال سندی داشتند، اما این روایات مورد فتوای فقهاست، و حتی در باب طلاق به حد تواتر اجمالی هم رسیده است. نکته و محور دوم هم این است که بسیاری از فقها می‌گویند اگر سنی بر طبق مذهب خودش طلاق داد، این طلاق صحیحاً واقع می‌شود؛ و بلکه عبارتی از ابن ادریس در سرائر هست که از آن اجماع فهمیده می‌شود.

بیان مرحوم شیخ طوسی

مرحوم شیخ در صفحه 291 از جلد 3 استبصار می‌گوید: ان المخالف اذا طلق امرأته ثلاثاً او لم يستوف شرائط الطلاق اگر سنی سه طلاقه کند یا شرایط طلاق را رعایت نکند، مثلاً در حضور عدلین نباشد و یا در طهر غیر مواقعه نباشد، كان ذلك طلاقاً واقعاً این طلاق واقع شده و صحیح است. هم‌چنین در کتاب الأیمان استبصار گفته است: كل من اعتقد اليقين بالشئ جاز ان يستحلف ما مي‌توانیم متدین به هر دینی را به چیزی که قسم به آن را معتبر می‌داند، قسمش دهیم. در صفحه 347 نه‌ایه دارد: وإذا علم الامام او الحاكم ان استحلفهم بالتورات والانجيل او بشئ من كتبهم اردد لهم في بعض الاحوال اگر امام دید استحلاف یهودی به تورات نافذتر است جاز له ان يحلفهم به جائز است که او را به تورات قسم دهد؛ نظیر بحث مواردی که قبلاً داشتیم. پس، مرحوم شیخ قاعده الزام را قبول دارد؛ حتی می‌گوید طلاق می‌شود، صحیحاً واقع می‌شود.

کلام ابن ادریس و مرحوم شهید ثانی

با اینکه می‌دانید ابن ادریس از کسانی است که خبر واحد را حجت نمی‌داند اما در سرائر می‌گوید: و قد روی اصحابنا روایات متضافره بینهم متناصرة يك روایاتی که به حد تضافر رسیده و هر کدام دیگری را تأیید می‌کند و قد اجمعوا عليها قولاً و عملاً فقها بر این روایات قولاً و عملاً اجماع دارند؛ مضمونش این است که: انه اذا كان المطلق مخالفاً و كان ممن يعتقد لزوم الثلاث اگر طلاق دهنده سنی است و سه طلاقه کرد لزماً ذلك و وقعت الفرقة به هم لازم است بر طبقش عمل کند و هم بینونت و جدایی واقع شده است وانما لاتقع الفرقة اذا كان الرجل معتقداً للحق بعد کلامی را از شهید اول در دروس نقل می‌کند؛ مرحوم شهید در دروس روایتی را از زرارة از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فی ام و اخوات للأب و ام و اخوات للام جایی که از میت، يك مادر و خواهرهای ابي یا امی باقی مانده است، امام (ع) فرموده است ان للام ثلث و لكلالة الاب الثلثان و لكلالة الام الثلث، مرحوم شهید فرموده است وهی متروكة این روایت مورد اعراض اصحاب است للاجماع علی ان الاخوة لا يرثون مع الام، چون اجماع است که با وجود ام، اخوه که عنوان کلاله را دارد، ارث نمی‌برد، و حملها لشیخ علی الزامه بمعتقدهم بعد گفته شیخ طوسی این روایت را حمل کرده روی قاعده الزام؛ یعنی فرضی که امام صادق (ع) فرموده مادر ثلث می‌برد و کلاله ابی دو ثلث می‌برند، در جایی است که مادر خودش سنی است و ملتزم به این است که کلاله هم ارث می‌برد. بعد عبارتی را از شهید ثانی در مسالك نقل می‌کند؛ که ایشان در صفحه 196 از جلد 9 مسالك می‌گوید: ولا فرق فی الحكم علی المخالف بوقوع ما يعتقد من الطلاق این که می‌گوییم اگر مخالف طلاق داد، طلاقش واقع می‌شود، فرقی نمی‌کند که سه طلاقه باشد یا غیر سه طلاقه، بین الثلاث و غیرها مما لا یجتمع شرایطه عندنا و یقع عندهم کتعليقه علی شرط اگر طلاق را معلق به شرطی کرد که آنها می‌گویند تعلیق مضر نیست و وقوعه بغیر اشهاد شاهد نیاورد، مع الحيض یا وقوعه باليمين قسم خورد که اگر فلان کار را انجام دهد زوجه‌اش مطلقه است والکنایة مع النية لفظ صریح نیاورد و بصورتکنایه بیان کند اما نیت طلاق کند و غیر ذلك من الاحكام الذي يلتزمونها؛ بعد مرحوم شهید می‌گوید و ظاهر الاصحاب الاتفاق علی الحكم ظاهر اصحاب اتفاق براین حکم است.

کلام صاحب حدائق

مرحوم صاحب حدائق در صفحه 243 از جلد 25 کتاب **الحدائق الناضرة** گفته: **وجعل الحكم مما لا اشكال هیچ اشکالی در اینکه طلاق واقع می‌شود، نیست، هیچ فقیهی در آن تردید نکرده است، وافتی بذلك سبزواری** مرحوم سبزواری در **کفایة الاحکام** به آن فتوا داده است و از مسالک نقل اجماع کرده است و **نقل من مسالک الاجماع و احتج لذلك باحدیث**؛ مرحوم سبزواری بعد از اینکه نقل اجماع از **مسالک** کرده است، در آخر می‌گوید: **وقيل أنها مؤيدة بعمل الناس على ذلك من زمان الائمة الى زماننا هذا** سیره متشرعه هم بر این بوده که اگر يك سنی زوجه خودش را فی مجلس واحد سه طلاقه کرد، با او ازدواج می‌کردند؛ من غیر **نکیر** هیچ کس هم این را انکار نکرده است. صاحب ریاض نیز عدم خلاف را نقل کرده و ادعا کرده است که جماعتی براین معنا ادعای اجماع نموده‌اند.

عبارت مرحوم صاحب جواهر

مرحوم صاحب جواهر بعد از اینکه می‌گوید در صورتی که مطلق مخالف باشد و همسرش را سه طلاقه کند، این طلاق صحیح است؛ می‌نویسد: **لان ذلك دينه مضافاً الى الاجماع بقسميه عليه** دراینکه سه طلاقه فی مجلس و احد واقع می‌شود، هم اجماع منقول و هم اجماع محصل داریم. البته آن اشکالی که ما در بحث ادله قاعده بیان کردیم در مورد اجماع بر کبری بود؛ اما اجماعی که مرحوم صاحب جواهر در اینجا می‌گوید، اجماع بر صغری است. مرحوم صاحب جواهر در آخر که روایات را همنقل می‌کند، می‌گوید: **وغيرذلك من النصوص الدالة على التوسعة لنا في امرهم و امر غيرهم من اهل الاديان الباطلة**، ما روایات فراوان داریم که ائمه مسئله را برای ما توسعه داده‌اند که شیعه بتواند تزویج کند. برخی مثل شیخ حسین حلی (ره) در مباحث فقهیه‌اش روی کلمه «توسعه» جمود کرده و گفته‌اند: معلوم می‌شود صاحب جواهر نمی‌خواهد قبول کند این طلاق به‌طور صحیح واقع شده است، بلکه می‌خواهد بگوید ائمه این امر را برای توسعه بر شیعه مباح کردند؛ در حالیکه در صدر عبارت، صاحب جواهر دارد «ولزمه ذلك» و تعابیر دیگری که از آنها به خوبی استفاده می‌شود ایشان نیز قبول دارد که این طلاق صحیحاً واقع شده است و منافاتی هم با کلمه توسعه ندارد.

عبارت مرحوم کاشف الغطاء

مرحوم کاشف الغطاء در **انوار الفقاهة** در کتاب الطلاق عبارتیدارد که از آن استفاده می‌شود، ایشان قائل است شیعه می‌تواند برود با آن زن مطلقه ازدواج کند، اما آن طلاق هم صحیحاً واقع نشده است؛ می‌گوید: **فظهر مما ذكرنا ان طلاق المخالفين يَمْضِي عَلَيْهِمْ وَإِنْ كَانَ فَاسِداً عِنْدَنَا** تا می‌رسند به این عبارت: **ولا منافاة بين البطلان وبين اجراء حكما لصحة بالنسبة اليها** منافاتی ندارد که ما از يك طرف بگوئیم طلاقى که این سنی داده، باطل است؛ و از طرف دیگر آثار صحت را بر آن بار کنیم **لطفاً منه اين يك لطفی است که از امام (ع) بر شیعه شده است فهمی وان كانت زوجة له حال که طلاق باطل است، پس آن زن زوجه این مطلق است لكنها حلال لنا و حرام عليهم او يقال هي الصحيحة من وجه وفاسدة من آخر**. ایشان در کتاب مواریثهم عباراتی دارد که شبیه به همین جهت است؛ می‌گوید آن پولی را که شیعه بعنوان تعصیب می‌گیرد، واقعاً سحت است؛ اما ظاهراً برای شیعه حلال است. پس، از عبارات فقها اصل قاعده الزام استفاده می‌شود - حالا توسعه‌اش را کار نداریم - و این مورد اتفاق جمیع علما از زمان مرحوم شیخ طوسی تاکنون است و مطابق آن عمل کردند. تنها کسی که این مطلب را طبق قاعده الزام نپذیرفته مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء در **انوار الفقاهة** است که بعد برخی از فقهای دیگر از ایشان تبعیت کردند؛ از جمله مرحوم بجنوردی در جلد سوم کتاب **القواعد الفقهية**، صفحه 189 تا 194؛ منتها مجموعاً سه نظریه از کلمات فقها می‌توانیم استفاده کنیم، که ان شاء الله فردا بیان می‌کنیم.

